

درس اول:

بادهنی «نظام مند» و «پرونده» بنویسیم.

وگتی زستان به پایل می رسد قفسه سبز رنگ موسیقی
خوشبختان می گیرند گتر می شولین سفید خندان
رژرخت خالی می کند
درخت کاکلک برش می کند شاخه برگ
ز جوله ها شاخه های دیگری می روند از
پس چندان الی قفسه سبز قفسه سبز خندان
هر یک کاکلک کوچک همین از کاکلک
هلهله می آید همین یک ناله می آید
شاخه های یک درخت همیشه
به صوت گسترده و متغییر است و گاه
می کنند و گاه می آید و گاه می آید
بانه چندان برش می آید و گاه می آید
یا می آید و گاه می آید و گاه می آید
عقول طبیعی که گاه می آید
سنگین بر می آید و گاه می آید
پوست خندان می آید و گاه می آید
استخوان برش می آید و گاه می آید
چنانچه می آید و گاه می آید

چنانچه
ز جوله ها شاخه
پس چندان الی
هلهله می آید
شاخه های
به صوت گستر
می کنند و گاه
بانه چندان برش
یا می آید و گاه
عقول طبیعی
سنگین بر می آید
پوست خندان
استخوان برش
برش می آید و گاه
چنانچه
بیرون می آید

ز جوله ها شاخه های دیگری می آید
پس چندان الی قفسه سبز قفسه سبز خندان
هر یک کاکلک کوچک همین از کاکلک
هلهله می آید همین یک ناله می آید
شاخه های یک درخت همیشه یک چیز است
به صوت گسترده و متغییر است و گاه
می کنند و گاه می آید و گاه می آید
بانه چندان برش می آید و گاه می آید
یا می آید و گاه می آید و گاه می آید
عقول طبیعی که گاه می آید
سنگین بر می آید و گاه می آید
پوست خندان می آید و گاه می آید
استخوان برش می آید و گاه می آید
چنانچه می آید و گاه می آید
بیرون می آید



بازدھنی «نظام مند» و «پرورده» بنویسیم.

دانش‌آموزان، کتاب «آموزش مهارت‌های نوشتاری» را ورق می‌زدند. چند دقیقه بعد، معلم وارد کلاس شد. مبصر، برپا داد و بچه‌ها، به احترام معلم برخاستند.

معلم، به دانش‌آموزان سلام کرد و پس از احوالپرسی گفت: «در سال‌های گذشته، با ساختار نوشته و راه‌های پرورش ذهن، آشنا شدیم و مزه نوشتن را چشیدیم. امسال، مباحث دیگری از نوشتن را خواهیم آموخت؛ اما چون تمام آموزه‌ها، زنجیروار به هم پیوسته‌اند؛ لازم است مطالب سال‌های قبل را یک بار دیگر مرور کنیم.»

اکنون به نمودار زیر، توجه کنید و بخش‌های اصلی آن را به یاد بسپارید.

موضوع

بخش آغازین

بخش میانی

بخش پایانی

سپس معلم، متن زیر را در اختیار گروه‌ها قرار داد و از آنها خواست، بخش‌های اصلی آن را مشخص کنند.

درخت

وقتی زمستان به پایان می‌رسد، ساقهٔ سبزرنگ و صافی، سر از خاک بیرون می‌آورد و در اثر گرمای خورشید، جان می‌گیرد و بزرگ‌تر می‌شود. این ساقهٔ نحیف، در اصل یک درخت است؛ اما هیچ کس، آن را درخت حساب نمی‌کند.

درخت، اندک اندک رشد می‌کند و شاخه، برگ می‌دهد. از ساقه‌ها جوانه‌هایی بیرون می‌زنند؛ از جوانه‌ها شاخه‌های دیگری می‌رویند؛ از شاخه‌ها، برگ‌های دیگری و بدین ترتیب پس از چند سال، آن ساقهٔ سبز و صاف، به درختی پر شاخ و برگ تبدیل می‌شود.

شاخه‌های یک درخت، همیشه یک جور رشد نمی‌کنند. گاه رشد همهٔ شاخه‌ها به صورت گسترده و منظم است و گاهی بسیار آزادند و نامنظم. گاه شاخه‌ها روبه بالا رشد می‌کنند و شکلی مثل درخت سرو را می‌سازند و گاهی رو به پایین رشد می‌کنند و شکلی مثل درخت بید مجنون درست می‌شود. گاهی هم یکی از شاخه‌ها نسبت به شاخه‌های مشابه رشد بیشتری می‌کند یا ممکن است شاخه‌ها در جهت‌های مختلفی رشد کنند.

عوامل طبیعی، گاهی شکل درخت را دگرگون می‌کنند. باد و طوفان، رعد و برق، باران شدید و برف سنگین، موربانه‌ها و حشرات چوب‌خوار به مرور می‌توانند شکل اصلی و اولیهٔ درخت را تغییر دهند.

پوست درختان نیز با هم تفاوت دارد. پوست بعضی از درختان همچون چدن، صاف و یکپارچه است. پوست برخی دیگر، مانند یک روکش اضافه، ورقه ورقه می‌شود. بعضی از درختان، پوستی براق دارند و بعضی مات. پوست تعدادی از درختان نیز برجستگی‌هایی نامنظم دارند.

جالب است که این درختان عظیم الجثه و گوناگون و شگفت‌آور از دل یک دانهٔ کوچک بیرون می‌آیند.

◆ درخت‌ها، با تلخیص و اندکی تغییر

پس از بررسی متن، معلم به دانش‌آموزان گفت: «رعایت این چهارچوب، سبب نظم ذهنی و انسجام نوشته شما می‌شود. برای نظم بخشیدن به ذهن و نوشته، روش‌های دیگری را همچون، «طبقه‌بندی و کوچک‌تر کردن موضوع»، «توجه به ساختار بند (جمله موضوع و جمله‌های تکمیل‌کننده)» و «استفاده از طرح پرسش برای شکل بخشیدن به متن نوشته»، پیشنهاد کردیم.

معلم، نمودار دیگری را روی تخته، رسم کرد و گفت: «همچنین، راه‌ها و روش‌هایی را برای پرورش و پویا کردن ذهن، آموختیم؛ در نمودار زیر، آنها را برمی‌شماریم:



اکنون، نمونه‌ها را بخوانید و بگویید نویسنده برای پروراندن نوشته خود، کدام یک از راه‌های پرورش فکر را بیشتر به کار گرفته است.»

◆ **یک** نمی‌دانم حاج مرتضی، بوی گند به چی می‌گفت! من که هر چه بو به دماغم می‌خورد، بوی خوب و اشتها آور بود؛ از آن بوهایی که فقط توی عروسی‌ها بلند بود؛ بوی میوه و بوی دود و بوی برنج آبکش کرده و بوی خاک... .

◆ **پرتقال خونی**

.....

◆ **دو** پیرمرد، نخستین بار ماهی را دید که از زیر قایق گذشت. آن قدر دراز بود که باورش نشد.

گفت: «نه، به این بزرگی نمی‌شه!».

اما به همان بزرگی بود و در سی متری قایق، روی آب آمد و پیرمرد دُمش را دید که از آب بیرون زد. از تیغه یک داس، بلندتر بود و روی آب نیلی تیره به رنگ بنفش، بسیار روشن بود. تیغه در آب فرو رفت و چون ماهی، درست زیر سطح آب شنا می‌کرد، پیرمرد، جثه عظیم و نوارهای ارغوانی پشتش را دید.... .

◆ **پیرمرد و دریا**

.....

◆ **سه** ناگهان از میان تاریکی صدایی آمد، صدایی مثل خرچ خرچ.

تریستان پرسید: «صدای چی بود؟»

منتظر ماندند تا ببینند آیا باز هم آن صدا را می‌شنوند. همه جا ساکت بود. تریستان، اول نفسش را حبس کرد ولی بعد آن را با صدایی بلند، آزاد کرد.

باز هم همان صدا به گوششان خورد، اما این بار بلندتر از دفعه پیش. صدای خرچ خرچ. تریستان گفت: «شاید یک هیولای آدم‌خوار دارد، خرچ خرچ، استخوان آدم‌ها را می‌خورد. بلا، زمزمه کنان گفت: «می‌دانی، خود صدا ترسناک نیست، اینکه نمی‌دانی صدای چه موجودی است ترسناک است...» .

◆ **وقتی زمان ایستاد**

.....

◆ **چهار** برای بیشتر مرغان دریایی، آنچه اهمیت دارد، به چنگ آوردن طعمه است، نه پرواز. حال آنکه برای جاناتان، مهم پرواز بود نه به چنگ آوردن طعمه. جاناتان بیش از هر چیزی، عاشق پرواز کردن بود....

◆ **جاناتان، مرغ دریایی**

.....

◆ **پنج** کی کرگدن ارزان می‌خواهد؟ من یکی دارم که حراجش کرده‌ام. او تیل و بامزه و بغل کردنی است و خیلی از کارهای خانه را هم برایت انجام می‌دهد؛ مثلاً می‌توانی از آن به جای چوب‌لباسی استفاده کنی. ورقه‌های امتحانی بدت را قبل از اینکه مامان و بابا ببینند، می‌بلعد. برای گرفتن پول توجیبی اضافی از پدرت، خیلی به درد می‌خورد....

◆ **داستان‌های شل سیلور استاین، با تلخیص و تصرف**

.....



◆ **نشش)** من یک موش هستم. امروز وقتی روی تخت کوچک آزمایشگاه به هوش آمدم، اولین تصویر مبهمی که دیدم، چهرهٔ خندان پروفیسور پیر بود که ظاهراً از آخرین عمل جراحی روی مغز من رضایت داشت. این را موقعی فهمیدم، که چند دقیقه بعد مرا به محل همیشگی ام بردند و من چون به شدت احساس گرسنگی می کردم، تلو تلو خوران به سمت ظرف غذا رفتم که ناگهان همه کف زدند و پروفیسور را بوسیدند و به او تبریک گفتند.

پروفیسور، نگاه دوباره‌ای به محل جراحی روی سرم کرد؛ دستی محبت آمیز به گوش هایم کشید و از اتاق بیرون رفت. بقیه هم دنبالش راه افتادند. فقط یک عکاس جوان چند لحظه کنارم ماند و بعد از گرفتن چند عکس از حالت های مختلف من، رفت. خیلی خسته ام، ای کاش این آخرین جراحی باشد.

◆ **دفتر خاطرات حیوانات**

.....

◆ **هفت)** یکی بود یکی نبود. اگر هم بود، کسی نبود. یک نفر بود که چندین و چندسال پیش به دنیا آمده بود و مامان و باباش اسمشو گذاشته بودن «میرزا». بچه که بود توی خونه صدایش می کردن «رامین». مدرسه که رفت، باباش دید که این نورچشمی خیلی تنبله، اسمشو گذاشت «شازده». درسش که تموم شد، چون کار گیرش نیومد، ناچار اسمشو گذاشت «مهندس». الغرض، شازده رامین مهندس، بزرگ شد و صاحب دو تا پسر کاکل زری شد. اولی در ماه مرداد به دنیا اومد، اسمشو گذاشتن «بهمن» دومی در ماه شعبان به دنیا اومد، اسمشو گذاشتن «رجب». بهمن به مادرش رفته بود و رجب به پدرش....

◆ **یک قصهٔ قدیمی**

.....

دانش آموزان، متن ها را خواندند و تشخیص دادند که در هر نوشته، نویسنده، از چه روشی برای خلق و پرورش نوشتهٔ خود بهره برده است.

معلم، پس از گفت و گوی گروه ها، دانش آموزان را تحسین کرد و گفت: «خیلی خوشحالم که آموزه های پیشین را به خوبی فرا گرفته اید و کاربرد آنها را می شناسید. اکنون سفر نوشتن را ادامه می دهیم و در پایهٔ نهم، اصول چگونه نوشتن و تولید متن را می آموزیم. بکشیم، برای همدیگر، همسفران خوبی باشیم».



◆ ساختمان نوشته‌ی زیر را مشخص کنید و بگویید نویسنده از کدام شیوه‌های پرورش ذهن، بهره گرفته است؟

سیاه کوچک

کلاغ‌ها را چگونه می‌بینی؟ صدایشان را چگونه می‌شنوی؟ کلاغ زیباتر است یا بلبل؟ آواز کدامشان دلنشین‌تر است؟
... کلاغ خودش را دوست نداشت و بودنش را. از کائنات گله داشت. فکر می‌کرد، در دایره‌ی قسمت، نازیبایی سهم اوست. او غمگینانه گفت: «کاش خداوند این لکه‌ی سیاه را از هستی می‌زدود!»
خدا گفت: «سیاه کوچکم، صدایت ترنمی است که هر گوشی زیبایی آن را درک نمی‌کند. فرشته‌ها با صدای تو به وجد می‌آیند، بخوان، فرشته‌ها منتظرند». کلاغ، هیچ نگفت. نیم‌نگاهی به آسمان انداخت. در صفحه‌ی آبی آسمان، ابرهای سیاه، ابرهای سفید، دوشادوش هم در حرکت بودند. خورشید هم بود؛ با لباسی خوش‌رنگ؛ گاهی روی صفحه‌ی آبی، گاهی پشت لکه‌ی سیاهی.
خدا گفت: «سیاه، چونان مرگب که زیبایی را با آن می‌نویسند زیبایات را بنویس؛ زیرا اگر تو نباشی، جهان من چیزی کم دارد. خودت را از آسمان دریغ نکن». کلاغ، خواند. این بار اما عاشقانه‌ترین آواز را. با آوازش جهان زیبا شد. آسمان لبخند زد و ابرهای سیاه و سفید از شوق گریستند.

◆ هر قاصدکی یک پیامبر است، با تلخیص و تغییر



♦♦ یکی از موضوع‌های زیر را انتخاب کنید و پس از طراحی نقشه ذهنی، به کمک یکی از راه‌های پرورش فکر، متنی درباره آن بنویسید.

♦ گذر رودخانه ♦ آدم فضایی ♦ اذان ♦ شانس ♦ فیل و فنجان

موضوع:

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....



◆◆◆ یکی از نوشته‌های عضو گروه خود را انتخاب و آن را بر پایه معیارهای زیر، بررسی و نقد کنید.

سنج‌های ارزیابی :

- ◆ داشتن پیش‌نویس؛
- ◆ داشتن پاک‌نویس (رعایت علائم نگارشی، املا صحیح واژگان، درست‌نویسی، خط‌خوش)؛
- ◆ رعایت طبقه‌بندی ذهن و نوشته (آغاز، میانه و پایان)؛
- ◆ بهره‌گیری درست از شیوه‌های پرورش فکر؛
- ◆ شیوه خواندن.

نتیجه بررسی و داوری

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

به جمله‌های زیر توجه کنید:

- ◆ امواج سرگردان دریا، حشرات کنار ساحل را بلعیدند.
- ◆ حشرات کنار ساحل، توسط امواج سرگردان دریا، بلعیده شدند.

جملهٔ اول درست است. به کارگیری واژهٔ «توسط» در جمله‌هایی که «نهاد» آنها مشخص است، روا نیست. به همین سبب، شیوهٔ نوشتاری جملهٔ دوم را نمی‌پسندیم؛ استفاده از واژهٔ «توسط» در چنین بافت‌هایی، از راه ترجمه وارد زبان فارسی شده است؛ در نوشتار معیار بهتر است از این لغزش‌ها پرهیز کنیم.

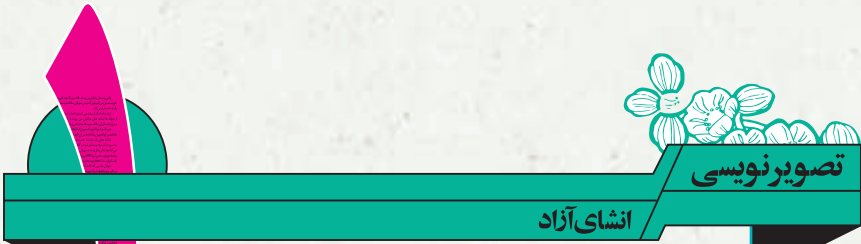
◆ جمله‌های زیر را ویرایش کنید:

- ◆ کتاب‌های ارزشمند گلستان و بوستان، توسط سعدی نوشته شد.

.....

- ◆ این متن‌های زیبا، توسط دانش‌آموزان نوشته شده است.

.....



انشای آزاد

تصویر نویسی

◆ داخل یک اتوبوس شلوغ را، تصوّر کنید و تصویر ذهنی خود را بنویسید.

A large rectangular writing area with a light blue border and a white background. The area is filled with horizontal dotted lines for writing. On the left and right sides of the writing area, there are vertical columns of small teal diamond shapes. At the bottom center of the writing area, there is a cluster of green flowers.